

شعر در ترجمه: شیموس هینی، آلن گینزبرگ، ایلما راکوزا، لئونارد شوارتز

احمد کریمی حکاک یکی از پیشگامان شناخته‌شده ترجمه ادبی در ایران به شمار می‌آید. او فعالیت‌های خود در عرصه ادبیات را با انتشار ترجمه در مجلاتی مثل *آرش* و *چراغ* آغاز کرد. برخی از آثاری که کریمی حکاک به فارسی برگردانده عبارت‌اند از *گزیده اشعار کارل سندبرگ*، *بلندی‌های ماچوپییچو* اثر پابلو نرودا و *تام‌جویز* اثر هنری فیلدینگ که قبل از انقلاب در ایران منتشر شدند. پس از مهاجرت به امریکا، کریمی حکاک ترجمه‌هایی از اشعار اسماعیل خوئی، مهدی اخوان ثالث، فروغ فرخزاد، احمد شاملو، سیمین بهبهانی، عباس کیارستمی، یدالله رویایی و نصرت رحمانی را به انگلیسی منتشر کرد. کریمی حکاک از معدود روشنفکران دانشگاهی است که برای ترجمه به اندازه پژوهش و تحقیق ارج و احترام قائل است و آن را یکی از وظایف اصلی روشنفکران می‌شمرد. ترجمه‌هایی که از بی‌می‌آید برای پاسداشت تلاش‌های بی‌وقفه احمد کریمی حکاک در زمینه پیوند دادن ایران و جهان از پنجره شعر تدوین شده‌اند و برای اولین بار در *ایران نامگ* منتشر می‌شوند.

“Poetry in Translation: Seamus Heany, Allen Gingberg, Ilma Rakuša, Leonard Schwartz,”
Iran Namag, Volume 5, Number 3 (Fall 2020), 127-142.

گزیده‌ای از پیشگفتار و اشعار رساله‌ای درباره حیوانات

لئونارد شوارتز

ترجمه فاطمه شمس

مقدمه مترجم: لئونارد شوارتز را اولین بار در دانشگاه پنسیلوانیای آمریکا ملاقات کردم. او به دعوت خانه نویسندگان کلی (Kelly Writers House) به فیلادلفیا آمده بود تا دربارهٔ سومین مجموعه شعر من به همراه دو نفر از استادان دانشگاه پن، در گفت‌وگویی با AI

لئونارد شوارتز (Leonard Schwartz, b. 1963)، شاعر امریکایی معاصر، تحصیلات دانشگاهی خود را در رشتهٔ نویسندگی خلاق در کالج بارد نیویورک آغاز کرد و از دانشگاه کلمبیای نیویورک در رشتهٔ فلسفه کارشناسی ارشد گرفت. از او تاکنون مجموعه اشعار متعددی به چاپ رسیده است که از جملهٔ مشهورترین آنها می‌باید به *ولایش (تصعید) سنگین*، *سمندر: رساله‌ای دربارهٔ حیوانات*، *اگر، کتابخانهٔ هفت‌خوابش*، و *نعمت عرفانی* اشاره کرد. شعر شوارتز عمیقاً متأثر از تفکرات و خوانش فلسفی‌اش از مواجههٔ احساسات و ذهن با طبیعت و زیست‌بوم است. شعرهای کوتاه زیر از مجموعهٔ *سمندر: رساله‌ای دربارهٔ حیوانات* انتخاب شده‌اند. نگاه متفاوت و زبان توصیفی ساده اما دیرپاب شوارتز خواننده را به مسیری جدید در مواجهه با جهان و زبان می‌کشاند؛ ویژگی‌هایی که او را به شاعری جذاب و نوآور در میان نسل شاعر-فیلسوفان معاصر امریکایی تبدیل کرده است.

فاطمه شمس <fshams@sas.upenn.edu> Fatemeh Shams، شاعر، مترجم و استادیار ادبیات معاصر دانشگاه پنسیلوانیای آمریکا، دانش‌آموختهٔ کارشناسی جامعه‌شناسی دانشگاه تهران و دکتری ایران‌شناسی دانشگاه آکسفورد است. پس از اتمام دورهٔ دکتری نیز مدتی به تدریس زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه‌های آکسفورد و سواس (SOAS) مشغول بود. از شمس مقالاتی دربارهٔ ایدئولوژی، سیاست، اجتماع و ادبیات و سه مجموعه شعر با نام‌های *AA*، *نوشتن در مه*، و مجموعهٔ دوزبانهٔ *When They Broke Down the Door* منتشر شده‌اند. او برندهٔ جایزهٔ شعر ژاله اصفهانی در سال ۲۰۱۲ و برندهٔ جایزهٔ کتاب سال لطیفه یارشاطر در سال ۲۰۱۶ است. در سال ۲۰۱۹، به عنوان شاعر برگزیدهٔ ایرانی در جشنوارهٔ بین‌المللی شعر آلمان به شعرخوانی پرداخت و سوزان باغستانی اشعاری از او را به آلمانی ترجمه و منتشر کرده است. پژوهش دانشگاهی‌اش، *A Revolution in Rhyme: Poetic Co-option Under the Islamic Republic*، رانیز انتشارات دانشگاه آکسفورد در پاییز ۲۰۲۰ منتشر خواهد کرد. علاوه بر شعر و پژوهش دانشگاهی، ترجمه‌هایی از او در شماره‌های پیشین *ایران نامگ* و روزنامه‌های ایران نیز منتشر شده است.

Filreis، رئیس خانه نویسندگان و استاد سرشناس ادبیات انگلیسی دانشگاه پن، شرکت کند. بعد از برنامه، مسافتی تقریباً طولانی را در غرب فیلادلفیا تا محل شعرخوانی پیاده رفتیم. باب دوستی و همکاری مشترک ما در ترجمه و خوانش شعر از همان جا آغاز شد. با او اشعاری را از فارسی به انگلیسی برگردانیدیم که در مجله *World Literature Today* چاپ شد. وقتی در فوریه ۲۰۲۰ به دعوت او برای سخنرانی راهی کالج اورگرین (Evergreen) ایالت واشینگتن شدم، در مسیر راه پیمایی هایمان در جنگل مسحورکننده این ایالت، سخن از زیست‌بوم و حیات‌وحش به میان آمد. عمق و وسعت دانش لئونارد و حساسیت و درک او از حیوانات و گیاهان مرا هیجان زده کرد. شب که از جنگل گردی به پناهگاه زیبای او در دل جنگل بازگشتیم، نسخه‌ای از کتاب سمندر: *رساله‌ای درباره حیوانات* اش را به من هدیه کرد. شعرها را که همه کوتاه و هایکووار بودند با هم خواندیم و درباره‌شان حرف زدیم. همان جا ترجمه گزیده‌ای از این کتاب در ذهنم نقش بست. در جریان ویرایش این شماره که با همه‌گیری جهانی ویروس کرونا همزمان شد، با احمد کریمی حکاک درباره حیوانات و بازنمایی آنها در سنت ادبی فارسی و جهانی گفت‌وگوهای مختصری داشتیم. بحران همه‌گیری جهانی، بیش از هر وقت دیگری بحث چگونگی ادراک و رفتار انسانی با حیوانات و طبیعت را پُراهمیت کرده است. شاید بایسته‌ترین وقت برای خواندن گزیده اشعار شوارتز از مجموعه شعر اخیرش همین روزگاری باشد که انسان در چهارگوشه جهان اسیر رنج و آفتی شده است که خود دانسته بر زیست‌بوم حیوانات تحمیل کرده است. لازم به توضیح است طرح‌های سیمون کار، نقاش امریکایی، که در این مجموعه شعر به چاپ رسیده‌اند و وصفشان در پیشگفتار زیر رفته است در این شماره منتشر نشده‌اند.

دو قورباغه در فنجان شیشه‌ای شفاف قهوه گیر افتادند.

دخترم، کلتو، نه تاشان را گرفت. من آن یکی دیگر را.

در جنگل پایتخت ایالت واشینگتن، دره‌ای تنگ و عمیق و پر از قورباغه وجود دارد. حالا نه تا از آن قورباغه‌ها با ظاهری عبوس در قوری نشسته‌اند، و من برای شکل و شمایل و وضعیتشان جنبه‌ای انسانی قائل شده‌ام.

گاهی در تلاش برای اینکه همه با هم همزمان بیرون بپرند، سرشان را به در نرم پلاستیکی قوری قهوه می‌کوبیدند.

بلافاصله بعد از اینکه از جنگل با قورباغه‌ها به خانه برگشتیم جواب ایمیل سیمون کار نقاش را دادم و گذرا ماجرای ده قورباغه در قوری قهوه را برایش نوشتم. کمی بعدتر، من و کلتو قورباغه‌ها را کنار نه‌ری که از دره‌ای نزدیک‌تر به خانه‌مان می‌گذشت رها

کردیم. همان شب، کمی دیرتر، سیمون پاسخ ایملیم را داد و گفت به خاطر آن قورباغه‌ها در قوری قهوه باید رساله‌ای درباره حیوانات با هم در بیاوریم. یا شاید اصلاً سیمون بود که پیشنهاد رساله حیوانات را داد و بعد از آن بود که با کلتو برای آزاد کردن قورباغه‌ها رفتیم؟

به یاد نمی‌آورم. ولی می‌دانم به خاطر قورباغه‌ها در قوری قهوه بود که سیمون ایده رساله حیوانات را مطرح کرد و من درجا پذیرفتم. چون رابطه ما با حیوانات اغلب همراه است با به دام انداختن و حبس کردن، با جداسازی و کوری. البته که اگر پیشنهاد کتابی هم در کار نمی‌بود، برنامه من و دخترم از آغاز رها کردن قورباغه‌ها بود، ولی در پی آن اتفاق، گفت‌وشنودی میان من و سیمون آغاز شد که درباره اسیر کردن و رهاسازی بود، طوری که سیر اتفاق‌هایی که رخ داد نیز برایم سؤال شد. اما می‌دانم که من برای سیمون شعری می‌فرستادم و او طرحی می‌فرستاد، یکی دوبرابر هم برعکس.

ما خود به عنوان حیوانات همیشه سخت در تلاشیم که حیوان را تحت سلطه درآوریم: در باغ‌وحش‌ها، در آثار هنری، در هیئت مبدل، در کشتارگاه‌ها، در قوری‌های قهوه، در تعاریفمان از خودمان که [بخش] حیوان را از آن کنار می‌گذاریم. اما با سلطه یافتن بر حیوان، خطر کشتنش را هم قبول می‌کنیم، بلافاصله یا در بلندمدت. پس حیوانات گویی ظاهراً همیشه از چنگ ما می‌گریزند، فارغ از آنکه چقدر در آغوششان بگیریم، یا لمسشان کنیم یا در امورشان مداخله کنیم، فارغ از آنکه چقدر حضورشان را در امور خودمان پُررنگ جلوه دهیم یا انکار کنیم. اگر حیوان را آزاد کنیم، شباهتش [با ما] از دست می‌رود، و اگر محصورش کنیم، هویتی را بر او تحمیل کرده‌ایم.

شعرهایی که به سیمون فرستادم به نظرش شبیه به حکاکی روی چوب بودند. طراحی‌های او هم به نوعی مطالعاتی درباب آن حکاکی‌های روی چوب بود.

تضادی که در برش چوب میان نور و تاریکی وجود دارد به ابهامات موجود میان حیوان و خلأ، محصورشونده و محصورکننده، اسارت و رهایی، بازشده و بسته‌شده، آگاه و ناآگاه، فرصت بازنمایی می‌دهد.

ما حقیقتاً در باب فاصله‌های اسرارآمیز تأمل می‌کنیم.

آیا فی الواقع بر اساس یک چنین فاصله‌هایی است که یک حیوان می‌تواند دربند و رها، قابل فهم و مرموز، جسمانی و مجرد، هویت و انرژی باشد؟

بعدتر، به این نتیجه رسیدیم که قورباغه در سمندر به بهترین شکل نمود یافته است. به همان اندازه دوزیست، واجد نشانه‌هایی پنهان در پیشینه قالب ادبی رساله حیوانات، و در عین حال آماده و دم دست.

و چنین شد که رسیدیم به عنوان سمندر: رساله‌ای درباره حیوانات.

قورباغه

اگر مثل قورباغه باشیم
احتمالاً در دردسر بزرگی افتاده‌ایم

اولاً به این خاطر
که تمام تابستان را صرف

شکار قورباغه‌ها کردیم
و ثانیاً

خب،
بقیه‌اش را خودتان می‌دانید.

(مردی که می‌شناسمش،
در وان حمامش به زانو درآمد
و با مسیح راز و نیاز کرد

و گمان نمی‌کنم پوست او حتی ذره‌ای
به اندازه پوست قورباغه‌ها حساس باشد.)

زاغ

حیرت‌انگیز است
زاغی که به چشم می‌آید

در
مرز متلاطم

میان
غایت و ملال.

باران می‌کوبد
بر تن بی‌حرکت زاغ.

تنها آن‌هنگام که کلاغ‌ها می‌آیند
زاغ تکانکی می‌خورد.

کلاغ و گوی

کلاغی در گوی نگریست
و پزشکان را در گان جراحی دید
که دور میزی مشغول کارند.

با حس کردن کلاغ
یکی از پزشکان سر چرخاند.

پرنده غافلگیر شد.
خیال می‌کرد دیده نمی‌شود.

ماهی سیم

باری پیوند قلب به یک ماهی سیم را دیدم
جراحان گرمای ستاره‌ای را در درونش جای دادند.

عنکبوت

از صدویازده عالم کنفوسیوسی
کمکی ساخته نیست تا بفهمم
به روشنی
که آن عنکبوت
سرگرم چه کاری ست،
دُرُست
همانجا.

مرغ مگس خوار

زورقی به بزرگی یک مرغ مگس خوار
به اقیانوس آرام می افتد
سیاه، همچون جوهر از قلمی خون چکان.

سمندر

هر سمندر
که می بینیم
اشاره‌ای ست به این امکان که
نه تنها کیمیاگری
که ما نیز بقا خواهیم یافت
فقط اگر بیاموزیم
چه سان برای زنده ماندن
در تمام لحظاتی که باید
پوستمان را به زهر آگینی پوست آنها کنیم
بی آنکه ذره‌ای از آن دفاع را به درون خویش راه بدهیم
(کار آسانی نیست
نیامیختن درون به سمومی که
به کار دفاع شخصی می آیند).

یک شعر

شیموس هینی ترجمه علیرضا آبیز

شیموس هینی، شاعر نامدار ایرلندی را روز سه‌شنبه ۱۳ اکتبر ۲۰۰۹ در نیوکاسل انگلستان دیدم. برای شعرخوانی به آن شهر آمده بود. مردی سپیدموی و میانه‌قامت بود. سخنش را با گفتاری از یک شاعر چک شروع کرد: "هنر در کالبد سیاسی مانند سیستم ایمنی در بدن عمل می‌کند. همیشه موفق نیست، اما همواره مشغول کار است." شعری با نام "صدف" را انتخاب کرد که بخواند. قبل از خواندن شعر گفت: "هر زمان از چیزی شاد بودم یا لذت می‌بردم، همزمان احساس اندوه و حتی احساس خیانت می‌کردم. با خود فکر می‌کردم من در باغ عدن هستم، در حالی که بسیاری از مردم در دوزخ گرفتارند. وقتی در رستورانی با دوستان صدف سفارش دادم این

شیموس هینی (Seamus Heaney, 1939-2013) شاعر و نویسنده ایرلندی و برنده جایزه نوبل ادبیات ۱۹۵۵ بود. پس از دانش‌آموختگی در دانشگاه کویینز بلفاست، در آنجا درس می‌داد و نقش عمده‌ای در پرورش نسل جوان نویسندگان ایرلندی ایفا کرد. سپس، استاد شعر و شاعری در دانشگاه آکسفورد و استاد مقیم مرکز رالف والدو امرسون در دانشگاه هاروارد شد. بسیاری شعر او را مصداق شعر پسامدرن می‌دانند. توجه به زبان امروز انگلیسی از ویژگی‌های شعر اوست.

علیرضا آبیز شاعر، مترجم، و پژوهشگر ادبی، دانش‌آموخته دکتری ادبیات خلاق در دانشگاه نیوکاسل انگلستان است. تاکنون پنج مجموعه شعر نگه دار باید پیاده شویم، اسپاگتی با سس مکزیکی، از میز من صدای درختی می‌آید، کوهسنگی، پلاک ۱۳ ممیز ۱، خط سیاه، متروی لندن [برنده جایزه شاملو] منتشر شده است و مجموعه دوزبانه بزجوش (Desert Monitor) از او زیر چاپ است. ترجمه مجموعه شعرهایی از درک والکات، رایبر ماریا ریلکه، جک کرواک و شماری دیگر از شاعران نامدار انگلیسی‌زبان، هنرمعاصر/آفریقا، اثر سیدنی لیتفیلد کاسفیر [برنده جایزه کتاب فصل بهترین ترجمه در زمینه هنرهای تجسمی] و اثر پژوهشی *Censorship of Literature in Post-Revolutionary Iran* از دیگر آثار اوست.

احساس به سراغم آمد. به یاد آوردم که در کودکی روی مبل خانه ردیف می‌نشستیم و قطار بازی می‌کردیم. یک نفر نقش رئیس قطار را بازی می‌کرد و بلیط‌های نامرئی را جمع می‌کرد. درست در همان زمان، همان روز و همان ساعت، قطارهایی واقعی در دنیای بیرون آن خانه روستایی مردمانی را به تبعید یا به کوره آدم‌سوزی می‌بردند. لیوانی آب ریخت و گفت: "شعر بعدی که قصد دارم بخوانم شعری است با نام 'نوشیدن آب'. وقتی نوجوان بودم، در همسایگی ما پیرزنی عجیب و غریب و رازآمیز زندگی می‌کرد. ما همیشه کنجکاو بودیم او و داخل خانه او را ببینیم. به همین دلیل، به بهانه تشنگی در می‌زدیم و آب می‌خواستیم. او در پیاله‌ای مسی به ما آب می‌داد که بر لبه‌اش نوشته بود: 'بخشنده را به یاد آر.'"

نوشیدن آب

هر صبح برای کشیدن آب می‌آمد
چون خفاشی پیر از میان مزرعه لنگ‌لنگان می‌گذشت
سرفه پمپ، دنگ‌دنگ سطل
و صدای آرام پر شدن از آب حضورش را اعلام می‌کرد.
پیش‌بند خاکستری‌اش را به خاطر می‌آورم
لعاب پریده سفیدرنگ سطل لبریز آب را
و زنگ زیر صدایش را مثل غوغای دسته پمپ
در شب‌هایی که ماه تمام از برابر سه کنج خانه‌اش می‌گذشت
از پنجره به درون می‌تایید
و بر بساط آبخوری روی میز فرو می‌خفت
هر گاه دوباره لب به نوشیدن فرورم،
به اخطار حک‌شده بر پیاله‌اش وفادارم
که لب آن را فرا می‌پوشد:
بخشنده را به یاد آر!

یک شعر

آلن گینزبرگ

ترجمه علیرضا آبیز

۲۹ فوریه ۱۹۵۸

دیشب تی. اس. الیوت رو خواب دیدم
ورود من رو به سرزمین رؤیا خوشامد گفت
مبل، کاناپه، مه در انگلستان
چای در خون‌ش، چلسی، رنگین کمان‌ها
پرده‌های روی پنجره‌هاش، مه که نشت می‌کنه از دودکش بخاری
اما خونه قشنگ و گرمی‌ست
و عجب الیوت نازنینی با دماغ عقابی
من رو دوس داشت، من رو جا داد،
یه کاناپه بهم داد روش بخوابم،
با مهربونی باهام اختلاط کرد، من رو جدی گرفت

آلن گینزبرگ (Allen Ginsberg, 1926-1997) شاعر امریکایی و یکی از چهره‌های شاخص نسل بیت است. شعر بلندش، *زوزه (Howl)*، نخستین کتابش بود که در ۱۹۵۶ منتشر شد و یکی از مهم‌ترین آثار ادبی نسل بیت محسوب می‌شود. این شعر سوگ‌سرودی برای جوانان پس از جنگ جهانی دوم بود. اعتیاد، همجنس‌خواهی، بودیسم و نفرت از مادی‌گرایی امریکایی موضوع این شعر است که ردپای رمانتیسم بوهمی والت ویتمن و ویژگی‌های سبکی ویلیام کارلوس ویلیامز را می‌شود در آن دید. گینزبرگ در دهه ۱۹۶۰ یکی از شخصیت‌های مؤثر بر جنبش جوانان ضدفرهنگ مسلط بود و در فعالیت‌های سیاسی چپ‌گرایانه مشارکت داشت، ولی رفته‌رفته گرایش به بودیسم بر او غلبه کرد. از دیگر آثار مهمش سوگ‌سروده کادیش است که آن را در سوگ مادرش نوشت.

نظرم رو درباره‌ی مایاکوفسکی جو یا شد
 من بر اش از شعرای کورسو، کریلی، کرواک خوندم
 من خوندن کارای باروز رو بهش توصیه کردم
 و اولسون رو و هانتکه رو
 بانوی ریشدار باغ وحش رو
 پومای باهوش مکزیکوسیتی رو
 شیش پسر عضو گروه گر از زنگبار
 که به زیون فرسوده‌ی سواحیلی آواز می‌خوندن،
 و به وزن‌های پرفراز و فرود ما راینی و واشل لیندسی.
 در جزیره‌ی ملکه
 گپ شامگاهی مفصلی زدیم
 اون وقت اون من رو با لباس زیرِ دراز قرمز رنگم
 چپوند زیر یک روانداز ابریشمی کنار آتیش روی کاناپه
 به من چای داغ انگلیسی داد
 و اندوهگین رفت بخوابه،
 و همون طور که می‌رف گفت:
 هی گینزبرگ! خوشحالم
 که با جوون امریکایی نازی مثل تو آشنا می‌شم.
 بالاخره بیدار شدم، شرمنده از خودم.
 آیا اون واقعاً این قدر خوب و مهربونه؟ من تا این حد بزرگم؟
 انگیزه‌ی من چیه که رحمت و عنایت اون رو خواب دیدم؟
 این موضوع کدوم گروه ادبیات انگلیسی رو تحت تأثیر قرار خواهد داد؟
 این رؤیا پیش بینی کدوم نقیصه است که باید جبران بشه؟
 من مهربونی خودم نسبت به تی. اس. الیوت رو خواب می‌بینم
 دلم می‌خواد یک شاعر تاریخی باشم
 و در گنجینه‌ی صور خیال او شریک بشم—
 رؤیای زیادی جاه طلبانه‌ی یک پسر بچه‌ی عجیب‌غریب.
 خدا نکنه رؤیاهای شیطانی من به تحقق پیونده.
 دیشب خواب آلن گینزبرگ رو دیدم.
 تی. اس. الیوت اگر می‌دونست حتماً بابت من سرافکنده می‌شد.

دو شعر

ایلماراکوزا

ترجمه علی عبداللهی

راکوزا گزیده‌نویس نخبه‌گرایی است که در آثارش موسیقی، دقت زبانی، تأمل و فشردگی کلامی حرف اول را می‌زند و به سبب آشنایی با زبان‌ها و فرهنگ‌های گوناگون و زندگی در دل چند فرهنگ و زبان، نویسنده‌ای است جامع و چندفرهنگه، با زبانی که بیان‌کننده تجربه‌های زیستی و زبانی متفاوت و مهارت و چیرگی شگرف او بر

ایلماراکوزا (Ilma Rakusa, b. 1946) شاعر، منتقد و مترجم سرشناس سوئیسی است. پدرش اسلونیایی و مادرش مجار بودند. سال‌های آغازین کودکی را در بوداپست، لوبلیانا و تریست گذراند و در ۱۹۵۱، با خانواده به زوریخ کوچید. از ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۱ در حوزه ادبیات اسلاوی و رومی در شهرهای زوریخ، پاریس و پترزبورگ تا مقطع دکتری تحصیل کرد. موضوع رساله دکتری‌اش *مطالعاتی در باب درونمایه تنهایی در ادبیات روسی‌زبان* بود. در ۱۹۷۷ با نخستین کتاب شعرش، *همچون زمستان*، وارد عرصه ادبیات شد. از آن زمان، افزون بر ترجمه بیش از ۲۰ اثر از آکسی رمیزوف، میخائیل پریشون، مارینا تسه‌تایه‌وا و آنتون چخوف از روسی؛ دانیلو کیش از صربی کرواتی؛ امره کرتچ و پتر ناداش از مجاری؛ مارگریت دوراس و لسلی کاپلان از فرانسوی؛ دوازده اثر دیگر در زمینه شعر، داستان، و جستار ادبی منتشر کرده است. راکوزا هم‌اکنون در دانشگاه زوریخ ادبیات اسلاوی درس می‌دهد. به زبان آلمانی می‌نویسد و به زبان‌های ایتالیایی، اسلونیایی، روسی، فرانسوی، انگلیسی و صربی کرواتی تسلط دارد و از زبان‌های روسی، صربی کرواتی، مجاری و فرانسوی به آلمانی ترجمه می‌کند. در مقام روزنامه‌نگار ادبی و فرهنگی در حوزه نقد و نظر نیز نامی آشناست و در مجلات و روزنامه‌های مهمی قلم می‌زند. از ۱۹۸۷ تا ۲۰۱۳، بورس‌ها و جوایز فراوانی را از آن خود کرده و عضو آکادمی زبان و ادبیات آلمان نیز هست.

علی عبداللهی شاعر و مترجم ادبیات آلمانی به فارسی است. از او مجموعه‌های شعر *راه می‌روم در تاریکی*، *این است که نمی‌اید*، و *درود بر نهنگ* در ایران منتشر شده است. عبداللهی اشعاری را نیز از زبان فارسی به آلمانی منتشر کرده است. او چند سالی است که در مقام شاعر و مترجم با جشنواره بین‌المللی آلمان همکاری می‌کند و به عنوان شاعر ایرانی برگزیده این جشنواره در سال ۲۰۲۰ شعرخوانی کرد.

زبان آلمانی است. راکوزا، به هم‌آوایی میان حروف و کلمات، موسیقی و جادوی زبان و تأثیر عمیق آن بر خواننده التفات خاص دارد و جا به جا از امکان نقیضه، پارودی و کلمه‌سازی، از توانایی‌های شگرف زبان آلمانی، به وفور بهره می‌برد. به باور وی، ادبیات جهانی موازی پدید می‌آورد؛ جهانی برسازنده‌ی نوعی تناقض یا پارادوکس که قادر است بیگانه‌بودگی شاعر را به آشنایی و قربتی مأنوس بدل سازد. یگانه چیزی که این جهان از وی می‌طلبد، تیزگوشی زبانی است، درک موسیقی زبان، کاربرد هدفمند آن و در نهایت کار روی کلام. از نظر او، زبان زمانی خود را یکسره در اختیار شاعر می‌گذارد که شاعر از آن مراقبت و تیمارداری کند. این دغدغه و کار همیشگی تمامی ندارد و همواره جزو وظایف شاعر و نویسنده است. رهاورد تلاش‌های خلاقه‌اش عبارت‌اند از همچون زمستان؛ جزیره؛ میرامار؛ زندگی؛ خطی از دل همه چیز؛ از میان برف؛ باغ؛ قطرها؛ دریا، دریا؛ جستارهایی در باب ادبیات روسیه؛ نگاه‌های گسسته. روزنگار برلین؛ تنهایی با 'ر' غلطان؛ و چندین اثر دیگر در زمینه‌های گوناگون. کتاب حجیم دریا، دریا فرازهایی است از خاطراتش، از کودکی تا امروز. نویسنده از قضا در فصل "در باب دل‌تنگی" در اواخر کتاب به سفرش به ایران اشاره دارد. به گواه همان فصل و شعرها و نوشته‌هایش درباره‌ی ایران، و روزنگار برلین—که در آن، از دیدار خود با اصغر فرهادی نوشته‌شوقی بی‌بدیل به سینما، ادبیات و هنر ایران دارد و یکی از عاشقان و طرفداران پر و پاقرص هنر، فرهنگ و ادبیات ایرانی است. مترجم فارسی با او آشنایی نزدیک دارد. از وی کتاب مستقلی در ایران منتشر نشده، اما آثارش نخستین بار با همین قلم در سه‌گزینه شعر به خوانندگان فارسی معرفی شده‌اند: "در وقفه میان درختان، برف!" و "پرنندگان دریایی دوصدایی می‌خوانند" در صد سال شعر آلمانی زبان و "دوباره، موهابیت موج برمی‌دارد" و "ایکاروس" در عاشقانه‌های آلمانی زبان از قرون وسطا تا کنون. ایلما راکوزا دو بار به ایران سفر کرده است، یک بار در مقام گردشگر و بار دوم برای شعرخوانی به مناسبت نمایشگاه کتاب تهران. در سفر آخر به اتفاق او به خانه محمود دولت‌آبادی رفتیم. راکوزا شعر "تهران" را بعد از آن دیدار سرود و برایم با رایانامه فرستاد. این شعر هنوز به زبان اصلی منتشر نشده و ترجمه فارسی‌اش نخستین بار در اینجا منتشر می‌شود.

سرودهای ایرانی

چه کس چین‌ها و ماهورها را پرداخته
و نقطه‌ واحه‌ها را تعبیه کرده‌ست؟
از فراز دهکده پارسی
می‌نگرم به مسیر خشک‌رودِ دریاچه نمک
به زنجیره زاگرس
و سیر نمی‌شوم از نگرستن.

•
بام‌های کاهگلی قهوه‌ای روشن
موج برداشته
همجوارشان چند گنبد مسجد
بر گرداگرد
آوای درون گوید:
سینه‌ای ارزانی‌ام کن
(به جای دهان)

•
بادام تلخ پسته به
انار پرتقال لیمو
خرمالو در ردیف سروها
رزها میموزها
باغ: بهشت.

•
در نقش مایه‌های قالی
پرنده کیلی کیلی^۱
جیغی رسا
از دل تاروپودها.

•
درویش کشکول به دست
پیرتر از پیر
در بازار شرقی

^۱ این نام‌آوا بر ساخته خود شاعر است و مرادش پرنده‌های اثیری روی قالی‌های ایرانی است.

گامش اما خرامان
سبز است برق دیدگان.

•

ایران پس از غروب
گرم گلگشت
در جشن روزه‌واکنی
بر می‌دان‌ها در بوستان‌ها
گاهی که آسمان پیروزه
غروب می‌کند بر فرازشان.

•

راه شیری در "زین‌الدین"
سپیدوار مانند پنبه‌رنگ‌ناخورده
کلافی از آن برای خود برچین
و در غبار اشتران بیاسا.

تهران^۲

برای محمود دولت‌آبادی

نبودم من چشم به راه باد
بادی که می‌چرخاند برگ‌ها را
چنگ می‌زد به کنج روسری‌ها
فرامی‌دمید غبار خیابان را
گردبادی می‌پرداخت از آن

^۲برگرفته از

Ilma Rakusa, *Ein Strich durch alles. 90 Neunzeiler* (Zweit Ausgabe; Frankfurt: Suhrkamp, 2001).

که می‌کاوید در بوته‌ها
به رقص می‌آورد
کیسه‌های پلاستیکی را
باد از هر سو
بی‌وقفه
باد
آن بالا، تفتته‌کوه‌های برف‌پوش
پایین، تیرگی صحرا
و گلوهای خشک
تو فرو می‌دهی
تو باد را فرو می‌دهی
تو باد را خورده‌ای
مزه غبار
بوی گرد نمد می‌دهد
می‌خزد درون بینی و در گوش‌هایت
در شنلت به دام می‌افتد
تو می‌گیری
نه از سر اندوه
تو باد را می‌گیری
که هیچ نامی ندارد
که هر چه بخواهد می‌کند.